

نگاهی نو به رابطه‌ی بین بلشویک‌ها و جنبش‌های ملی در امپراطوری روسیه

اریک پلاتس

لینک کوتاه: <https://wp.me/paiHc5-qZ>



نگاهی از زاویه‌ی مناطق حاشیه‌ای امپراطوری روسیه با صراحت هرچه بیشتری بازنگری جدید به نظرات از مدت‌ها پیش پذیرفته‌شده در باره‌ی انقلاب روسیه و تکامل شیوه‌ی برخورد مارکسیستی به [مسئله‌ی] رهایی ملی را الزامی کرده است.¹

¹ این مقاله بازپرداختی از سخنرانی در کنفرانس یازدهمین سالگرد تأسیس روزنامه‌ی "ماتریالیسم تاریخی" 6-9.11.2014 در لندن است.

در نوشته‌ی زیر گفتمان سوسیالیست‌ها در باره‌ی مسئله‌ی ملی تا 1914 مورد بررسی قرار می‌گیرد. ادعای من این است که استراتژی مؤثر مارکسیستی در مورد مسئله‌ی استعمار برای اولین بار نه از جانب بلشویک‌ها، بلکه توسط سوسیالیست‌های مناطق حاشیه‌ای امپراطوری تزار شد. ولادیمیر. ا. لنین و رفقاییش در مورد این مسئله‌ی کلیدی تا جنگ داخلی دنبال‌رو مارکسیست‌های غیر روس بودند. این ضعف سیاسی به توضیح این مسئله کمک می‌کند که چرا بلشویک‌ها موفق نشدند در میان ملیت‌های مسلط روسیه ریشه بدوانند. پیامد این موضع این بود که بلشویک‌ها در میان این ملیت‌ها از نظر کمی بسیار ضعیف بودند و یا این که در قبال تلاش‌های مناطق حاشیه‌ای برای خودمختاری در اثنا انقلاب سوسیالیستی موضعی بی‌تفاوت گرفتند.

مارکسیست‌های مناطق حاشیه‌ای چه کسانی بودند؟

نقش حاشیه‌ای احزاب سوسیالیست ملیت‌های حاکم بر امپراطوری تزار در نوشتن تاریخ تا به امروز تأثیری منفی بر روی درک ما از جنبش انقلابی روسیه گذاشته است. از آنجایی که اقوام روس حداکثر 42 درصد کل جمعیت را تشکیل می‌دادند، نباید تعجب کرد که چرا اکثریت سوسیال دمکرات‌های امپراطوری تزار به احزاب غیر روس تعلق داشتند.² در واقع منشویک‌ها و بلشویک‌ها به عنوان فراکسیون در حزب کارگران سوسیال دمکرات روسیه

² اغلب تاریخ‌شناسانی که به سرشماری خلق‌ها در سال 1897 استناد کرده‌اند سهم اقوام روس را 43 یا 44 درصد کل جمعیت امپراطوری تزار ذکر کرده‌اند. صرف‌نظر از این که حتی لهستان بطور کامل سرشماری نشده بود، همچنین جمعیت فنلاند، بخارا و شیوا (در کل حدود 6 میلیون نفر) نیز در این سرشماری منظور نشده‌اند. در مورد مهم‌ترین نتایج سرشماری خلق‌ها مراجعه کنید به:

V.P.Semenova(Hrsg):Rosija,Polnoegeografičeskoeopisanienač egootečstvar Sankt-peterburg.1913.

(SDAPR) در مجموع فقط حدود 22 درصد مارکسیست‌های روسیه تزاری را تشکیل می‌دادند (مراجعه کنید به نمودار).³

³ من این نمودار را بر اساس منابع زیر ترسیم کرده‌ام:

Polnische PPS: Anna Zarnowska: Genezarozlamu w PolskiejPartijSocjakistycznej, 1904-1906, Warszawa 1965, S.475; SDKIL (seit 1906 der RSDAP angeschlossen): Pawel Samus': DziejeSDKPiL w Lodzi :1893-1918, Łódź 1984, S.69; georgische Sozialdemokraten (seit 1903 der RSDAP angeschlossen): Stephen Jones: Socialism in Georgian Colors: the European Road to Social Democracy, 1883-1917, Cambridge/MA 2005, S.209; litauische LSDP: Leonas Sabaliūnas: Lithuanian Social Democracy in Perspective, 1893-1914, Durham 1990, S.114; Jüdischer Bund (seit 1901: Allgemeiner Jüdischer Arbeiterbund in Litauen, Polen und Russland, 1898-1903 und nach 1906 der RSDAP angeschlossen): Moisej Grigor'evič Rafes: Očerkipoistorii Bunda, Moskva 1923, S.161; Sozialdemokratische Partei Finnlands (vor 1903 Finnische Arbeiterpartei): Hannu Soikkanen: Sozialism in Tulo Suomeen: Ensimmäisiin Yksikamarisen Eduskunnan Vaaleihin Asti, Porvoo-Helsinki 1961, S.338; ukrainische RUP (seit 1905 Ukrainische Sozialdemokratische Arbeiterpartei): Volodimir Golovčenko: Vid „Samostijnoï Ukraïni“ do Sojuzuvizvolennja Ukraïni, Charkiv 1996,

ادامه‌ی زیرنویس 3 از صفحه‌ی قبل:

S.65; Lettische Sozialdemokratische Union (seit 1913 Partei der Lettischen Sozialrevolutionäre): Arveds Švābe: Latvijas Vēsture, 1800-1914, Daugava 1962, S.611; Armenische Spezifisten: I. S. Bagirova: Političeskie partii i organizacii Azerbajdzana v načale XX veka (1900-1917), Baku 1997, S.232; Bolschewiki: Anatolij I. Utkin: K voprosu o čislenosti i sostave RSDRP v 1905-1907 gg., in: Avenir P. Korelin (Hrsg.): Političeskie partii Rossii v period revoljucii 1905-1907 gg. Količestvennyj analiz, Moskva 1987, S.19; Menschewiki (ohne ukrainische Spilka und georgische Sozialdemokraten): ebenda; lettische LSDAP (seit 1906 Lettische Sozialdemokratie; seit 1906 der RSDAP angeschlossen): Vitālijs Salda: Latvijas sociāldemokrātijas organizatoriskās attīstības dažu stendences 1905. gadarevolūcijā, in: Jānis Bērziņš (Hrsg.): 1905. gads Latvijā: 100. Pētījumu institūta tautiskās konferences materiāli, 2005. gada 11.-

با این وجود سوسیال دمکرات‌های غیرروس امپراطوری تزار مورد توجه تاریخ‌نگاری سوسیالیستی و آکادمیک قرار نگرفتند. اشاره‌ی دهه‌های متمادی تاریخ‌شناسان غربی به سوسیال دمکرات‌های مناطق حاشیه‌ای فقط بخاطر آن بود که آن‌ها را قربانیان بلشویک‌های غالب قلمداد کنند. از آن‌جایی که این تفسیر منعکس‌کننده‌ی نادیده‌گرفته شدن اساسی ستم ملی توسط مارکسیسم بود، عملاً به نفوذ و تأثیر سوسیال دمکرات‌های مناطق حاشیه‌ای توجه‌ای نشد. نویسندگان سوسیالیست، از تروتسکیست‌ها گرفته تا استالینیست‌ها مارکسیست‌های مناطق حاشیه‌ای را به نحو مشابه‌ای نادیده گرفتند. چرا که یک بررسی جدی از دیدگاه‌های آن‌ها در تضاد با این اصل بنیادی بود که بلشویک‌ها سرسخت‌ترین، پیشروترین مدافعان رهایی ملی بوده‌اند. هرکدام از این تفسیرها واقعیت بسیار پیچیده را ساده نموده و بدین‌ترتیب به مارکسیست‌های مناطق حاشیه‌ای بی‌توجه بودند.

نمودار: مهم‌ترین سازمان‌های مارکسیستی در امپراطوری تزار (1914 - 1890)

سازمان	سال تأسیس	بالاترین تعداد اعضا
حزب سوسیالیستی لهستان	1892	55.000
سوسیال دمکرات‌های پادشاهی لهستان و لیتوانی	1893	40.000
سوسیال دمکرات‌های گرجستان "MesameDasi"	1893	20.000
حزب سوسیال دمکرات لیتوانی	1896	3.000
اتحادیه‌ی سراسری کارگران یهودی در	1897	40.000

12. janvāris, Rīga, Rīga 2006, S.209; muslimische Hummet: meine grobe Schätzung nach Ismail AlovstoglyAgakišiev: Vozniknovenie i dejatel'nost' social-demokratičeskojorganizacii „Gummet“ v 1904-1911 godach, Dissertation, Moskovskijgosudarstvennyjuniversitet 1991; ukrainische Spilka (seit 1905 der RSDAP angeschlossen): A. Riš: OčerkipoistoriiUkrainskojsocial-demokratičeskoj„Spilki“,Char'kov1926, S.25.

		لیتوانی، لهستان و روسیه
107.000	1899	حزب سوسیال دمکرات فنلاند
3.000	1900	حزب انقلابی اوکراین
1.000	1903	اتحادیه سوسیال دمکرات‌های لیتوان
2.000	1903	سازمان کارگران سوسیال دمکرات آرامنه "Spezifisten"
58000	1903	فراکسیون بلشویک‌های SDAPR
27.000	1903	فراکسیون منشویک‌های SDAPR
23.000	1904	حزب کارگران سوسیالیست لیتوان
1.000	1904	حزب سوسیال دمکرات‌های مسلمان
10.000	1904	اتحادیه سوسیال دمکرات‌های اوکراین "Spilka"

اولین مباحث در باره‌ی مسئله‌ی ملی

در اولین سال‌های قرن بیستم عمدتاً اعضای روس حزب سوسیال دمکرات روسیه SDAPR پلتفرم حول و حوش نشریه‌ی "ایسکرا" برای تشکیل یک حزب انقلابی مرکزی در تمام مناطق امپراطوری فشار می‌آوردند، اگرچه در منازعه و تصادم با احزاب مارکسیست غیرروس. برنامه‌ی سازمانی ایسکرا اغلب به اشتباه ادامه‌ی ساده‌ی سنت پوپولیستی قلمداد شده است. در واقع اما اراده‌ی خلق (نارودنیک) با پرولتاریای لهستان، اولین حزب امپراطوری تزار همکاری می‌کرد. اما نارودنیک‌ها به دلایل زیر صراحتاً وحدت سازمانی را رد می‌کردند: "با محترم شمردن استقلال و رشد آزاد هر ملیتی [کمیته اجرایی اراده‌ی خلق] بر این موضوع تأکید می‌کند که تفاوت موقعیت اجتماعی خلق‌های روسیه و لهستان امکان استفاده‌ی ابزار یکسانی را در تدارک کار سوسیالیست‌های لهستانی و روسی فراهم نمی‌کند. بدین ترتیب وحدت کامل [و حزب] به احتمال بسیار زیاد فعالیت سوسیالیست‌های روسی و لهستانی را کندتر

و آزادی آن‌ها را در انتخاب روش‌های مناسب سازمانی و مبارزاتی محدود می‌کند.⁴

در سال 1897 عملکرد نمونه‌وار دیگری بر این امر صحنه گذاشت، یعنی وقتی که سوسیال دمکرات‌های امپراطوری مجارستان - اتریش فدراسیونی از 6 حزب با ملیت‌های مختلف تشکیل دادند. اکثر سوسیال دمکرات‌های مناطق حاشیه‌ای امپراطوری تزار و همچنین سوسیالیست‌های انقلابیون روسیه (اس ار) در مورد مسئله‌ی سازمان از فدراسیون دفاع می‌کردند.⁵ مثالی بزنیم: کنگره مؤسس حزب کارگران سوسیال دمکرات لتونی (LSDAP) خواستار یک حزب فدرال مارکسیستی برای کل امپراطوری شد و در این مورد این استدلال را مطرح کرد که: "از آنجایی که زندگی هر ملیتی را شرایط اقتصادی و تکامل تاریخی متفاوتی رقم زده است از آنجایی که هر ملیتی زبان و فرهنگ مختص به خودش را دارد، از آنجایی که ملیت‌ها حتی از نظر طبقات و گروه‌بندی‌های اجتماعی با یکدیگر متفاوتند تنها سازمان پرولتاریایی سوسیال دمکرات خود این ملیت‌ها می‌تواند پرولتاریای آن را از منافع طبقاتی‌اش آگاه کند."⁶

ایسکرا خارج از مدار این ایده‌های فدرالیستی بود. این موضوع نشان‌دهنده‌ی کم بها دادن بیش از پیش آن‌ها به این واقعیت بود که روسیه یک امپراطوری بود و نه یک دولت ملی. این مساله بخودی خود مشاجره‌برانگیز بود، چرا که جنبش‌های سوسیالیستی و کارگری تا انقلاب 1905 در مناطق حاشیه‌ای خیلی

⁴Otvet Ispolnitel'nogo Komiteta partii Narodnaja voli, Narodnaja volja, 10 (1884), in: Literatura social'no-revoljucionnoj partii „Narodnoj voli“, 1905, S.680f.

⁵ برای موضعگیری‌های اولیه اس‌ار‌ها در مورد مسئله‌ی ملی مراجعه کنید به:

V.M.černov:Nacionl'noeporaboščenie i revoljucionnyjsocialism, in: RevoljucionnajaRossija, 18(1903), und Ders.: "Nacional'nyjvopros i revoljucja, in: RevoljucionnajaRossija, 35 (1903).

⁶Par attičbámpretcittautusociáldemokrátiskámorganizácjám, (1904), in: LatvjasKoomunistiskáspartijaskongress, konferenčuunCKplēnumurezolucijasunlēmumi, Rīga 1958, S.8.

قوی‌تر بودند تا در بخش مرکزی روسیه. بطور مثال "اتحادیه‌ی سراسری کارگران یهودی لیتوانی، لهستان و روسیه" که به طور خلاصه "اتحادیه" نامیده می‌شد در سال 1903 نزدیک به 30.000 عضو داشت، در حالی که اعضای سوسیال دمکرات‌های روسیه نزدیک به چند هزار نفر بود.⁷ در جایی که در حول و حوش آغاز سده‌ی بعدی جنبش سوسیالیستی در روسیه‌ی مرکزی ضعیف، پراکنده و متفرق بود، بسیاری از گروه‌های سوسیال دمکرات‌های مناطق حاشیه‌ای دیگر گروه‌های کوچک یک محله یا یک بخش نبوده و همچنین مخالف مرکزگرایی نبودند، بلکه مخالف سانترالیزه کردن حزب برای سرتاسر امپراطوری بودند.

جدایی "اتحادیه" یهودیان از حزب کارگران سوسیال دمکرات روسیه (SDAPR) در سال 1903 نه فقط نشان‌دهنده‌ی اختلافات آن‌ها با ایسکرا برسر مسائل مربوط به سازمان، بلکه همچنین شامل اختلاف نظرات مهم سیاسی نیز بود. لنین پس از تصویب برنامه‌ی جستجوخوا در سال 1902 این ادعای اتحادیه را که "یهودی‌ستیزی در میان توده‌های کارگران ریشه‌دوانده است" را بچه‌گانه نامید و آن را رد کرد. استدلال او این بود که یهودی‌ستیزی با منافع قشرهای بورژوایی پیوند دارد و نه افشار پرولتری.⁸ لنین، ل. تروتسکی، یولیوس. مارتف و دیگر نمایندگان ایسکرا از برابری حقوق تمام انسان‌ها حمایت می‌کردند، اما آن‌ها صراحتاً مخالف پیشنهاد اتحادیه با ذکر حق برابری زبان‌ها در برنامه‌ی حزب بودند.⁹ استدلال دیگر آن‌ها این بود که جذب بدون اجبار

⁷ Otčet o gejatelnosti Bunda zavermjaoit IV do s"ezda (1901-1903),(1903)in: K.M. Anderson u.a.(Hrsg):Bund.Dokumenty z materialy, 1894-1921, Moskva 2010, S.353.

⁸ W.I. Lenin: Braucht das jüdische Proletariat eine "selbständige jüdische Partei?" (1903), in: Ders. : Werke (im Folgenden: LW.),Bd. 6, Berlin 1959, S.324-329, hier S.326f.

⁹ Brian Pearce (Hrsg.): 1903, Second Ordinary Congress: ⁹ مراجعه کنید به: of the RSDLP: Complete text of the Minutes, London 1978, S.223-229. بالاخره به دلیل فشار اتحادیه و سوسیال دمکرات‌های گرجی فرازی در مورد حقوق زبان‌ها در برنامه‌ی حزب گنجانده شد، اما وجود یک "زبان دولتی" همچنان مورد پذیرش قرار داشت. مراجعه کنید به همان‌جا. ص. 6.

یهودیان تنها راه پایان دادن به سمتگری بر علیه یهودیان است.¹⁰ پتریس استوکا رییس LDAP بر این نکته تأکید می‌کرد که ادعای ایسکرا مبنی بر "ضرورت جذب گروه‌های قومی کوچک" (در حقیقت معنای دیگری جز روسی کردن آن‌ها ندارد) که تنها مورد حمایت صاحب‌منصبان روسی و لیبرال‌ها می‌باشد که او را مجبور به این جمع‌بندی می‌کند که در زیر ماسک (مارکسیستی) ضدناسیونالیستی چهره‌ی واقعی ناسیونالیسم هویدا می‌شود.¹¹

مخالفت اساسی لنین با استقلال و فدرالیسم در بخش دولتی نیز به همین نحو مناقشه‌برانگیز شد. در کنگره 1903 او با قطعنامه‌ای در مورد حمایت از "خودگردانی منطقه‌ای" مخالفت کرد. استدلال او این بود که این موضوع می‌تواند این گونه تفسیر شود که سوسیال دمکرات‌ها می‌خواهند کل دولت را ملغی کنند.¹² لنین توضیح داد که: "از هم پاشیدن روسیه که PPS [حزب سوسیال دمکرات لهستان] [...] برای آن تلاش می‌کند تا زمانی که رشد اقتصادی بخش‌های مختلف یک مجموعه‌ی واحد سیاسی را به طور تنگاتنگ به یکدیگر پیوند می‌دهد، یک حرف توخالی بیش نیست."¹³ علیرغم این که او این موضع‌اش را با تکرار فزاینده‌ای از رهبر مارکسیست‌های اروپا کارل کائوتسکی توجیه می‌کرد، اما پیشنهادهای مشخص سیاسی لنین برای رهایی ملیت‌های تحت ستم زیاد مناسب نبود. قبل از هر چیز او مثل کائوتسکی و کارل مارکس از استقلال لهستان دفاع نمی‌کرد.¹⁴ ایسکرای‌های سابق جنبش

¹⁰ در مورد استدلای اولیه‌ی لنین در مورد جذب یهودیان مراجعه کنید به: „Die Stellung des „Bund“ in der Partei (1903). In: LW, Bd. 7. Berlin 1956, S. 82-92.

¹¹Pēteris Stučla: PorovničiautonomijaSocialdemokratuPatijuprogramá, in Nákoten, 4 (Juni 1906). S.51.

¹²Pearce, Second OrdinaryCongress, S.221.

¹³W.I.Lenin: Die nationale Frage in unserem Programm, in: LW, Bd. 6, S.452-461, hier, S.459.

¹⁴در مورد پشتیبانی مارکس و انگلس از استقلال لهستان مراجعه کنید به: Karl Marx/Friedrich Engels: The Russian Menace to Europa: a Collection

پوپولیستی "وطن و آزادی" بر علیه لنین استدلال می‌کردند که: "وظیفه‌ی ما حمایت از درهم شکستن امپراطوری کنونی روسیه است."¹⁵

آگاهی و فرهیختگی و حمایت سرسختانه‌ی ایسکرا از برابری ملیت‌ها و آرزوی این که یک روسیه‌ی سوسیالیستی تا آن جا که ممکن است از محدودی جغرافیای بسیار گسترده‌ای برخوردار باشد شاید به درک تفسیرهای عام و بدون هیچ‌گونه تعهد آن‌ها در قبال حق ملیت‌ها برای تعیین سرنوشت‌شان کمک کند. پس از به رسمیت شناختن حل مسئله‌ی ملیت‌ها در کنگره‌ی انترناسیونال دوم در سال 1896، مارکسیست‌های "ارتودوکس" تازه به این مسئله پرداختند. اما مضمون این راه حل روشن نبود. این که در نسخه‌ی فرانسوی و انگلیسی قطعنامه‌ی 1896 از واژه‌ی "خودمختاری" استفاده شده در حالی که در نسخه‌ی آلمانی حرف از "حق تعیین سرنوشت" است، نشان‌دهنده‌ی اغتشاش بزرگ در مورد استفاده از یک واژه نیز هست.¹⁶ تقریباً تمام سوسیالیست‌های امپراطوری تزاری به استثنای روزا لوکزامبورگ و طرفدارانش از حق ملیت‌ها در تعیین سرنوشت‌شان حمایت می‌کردند. اما این که این مبانی چگونه (و یا این که آیا می‌بایست اساساً) در سیاست مشخص نمود پیدا کند، مورد مناقشه‌ی شدید بود. در حالی که لنین و طرفداران ایسکرا صداقت سیاسی برای حل این مسئله را کافی ارزیابی می‌کردند، استدلال اکثریت سوسیال دمکرات‌های ملیت‌های دیگر این بود که درخواست مشخص برای خودمختاری ملی، فدرالیسم یا استقلال باید عملی شوند.

of Articles, Speeches, Letters, and News Dispatches, hrsg. Von Paul Blackstock und Bert Hoselitz, Gkenco 1952.

¹⁵ProgrammZemliivoli (1878), in: V.N.Ginev/K.G.Ljašenko (Hrsg.):Izistorij „Zmliivoli“ i „Narodnojvoli“. Spory o taktike.Sbornikdokumentov, Moskva 2912, S.35.

¹⁶ متن کامل قطعنامه‌ها به انگلیسی، فرانسوی و آلمانی مراجعه کنید به:

Histoire de La II, Internationale, Bd. 10, Gene´ve 1980, S.223, 455, 478.

استدلال‌ها و موارد مورد مناقشه آن‌ها در آثار و مقالات متعدد سوسیالیست‌های مناطق حاشیه‌ای بیان شده‌اند که نشان می‌دهد که موضع آن‌ها از جنبه‌ی تئوریک و نیز جنبه‌ی سیاسی سرآمد رفقای روس آن‌ها بوده است. کازمیرز کلس - کرواز مهمترین نظریه‌پرداز مارکسیست حزب سوسیال دموکرات لهستان (PPS) با تبیین یک استراتژی برای پیوند ریشه‌ای رهایی ملی در مبارزه‌ی پرولتاریا سهم کاربردی ارزنده‌ای ایفاء کرد. در عین حال که او از کار مشترک با سوسیالیست‌های روسیه در مبارزه برای سرنگونی تزار دفاع می‌کرد، خواهان از هم پاشیدن امپراطوری نیز شد، چرا که به نظر او حتی یک روسیه‌ی اداره شده بر مبنای حقوق مدنی نیز از سرکوب ملیت‌ها دست نخواهد کشید.¹⁷ برخلاف ایسکرای‌ها کلس - کرواز، بین ناسیونالیسم تکامل‌یافته‌ی "دفاعی و ستمگرانه‌ی" لهستان با ناسیونالیسم "تهاجمی و ستمگرانه‌ی" روسیه تفاوت قائل شد.¹⁸ او فرسنگ‌ها دورتر از آن که حرفی از همدستی طبقاتی بزند، استدلال می‌کرد که چون بورژوازی خودی از کارگران می‌ترسد و به همین جهت از مبارزه برای دموکراسی سیاسی دست کشیده است استقلال فقط از طریق خودسازماندهی و بسیج پرولتاریا بدست می‌آید.¹⁹ او شعار "لهستانی مستقل با اراده‌ی پرولتاریا، نه پرولتاریا برای درخواست استقلال لهستان" را مطرح کرد.²⁰

¹⁷ مراجعه کنید به:

Elehard Esse (d.i. Kazimierz Kelles-Krauz): *Socialistes Polonais et Russes*, in: *L'Humantié nouvelle: revue internationale: sciences, Lettres et arts* 1, 1899, Nr. 4, S.434-450.

¹⁸ همان‌جا، ص. 444.

¹⁹ مراجعه کنید به: Kazimierz Kelles-Krauz: *Wyborcism politycznych*, Krakow 1907, S.252, 256-263.

²⁰Michal Lus'nia (d. j. Kazimierz Kelles-Krauz): *Klasowos'cnaszegoprogramu (1894)*, in: *Ders: Narod i historia: wyhorpism*, hrsg. Von Stanislaw Ciesielski, Warszawa 1989, S.51.

در دورانی که سوسیالیسم برای بسیاری از سوسیال دمکرات‌ها هنوز هدفی دوردست و ناروشن بود، کلس - کرواز به عنوان اولین مارکسیست سده‌ی بیستم مبارزه برای رهایی ملی را با انقلاب اجتماعی، تازه آن هم به عنوان وظیفه‌ی فوری، مرتبط می‌دانست. در سال 1906 تروتسکی بر خلاف او در تئوری معروفش انقلاب مداوم در مورد میزات خلق‌های تحت ستم برای حق تعیین سرنوشتشان سکوت کرد.²¹ در سال 1902 کلس - کرواز نوشت: "وظیفه‌ی مقدس ما این است که در هر شهر و محله‌ی که ارتش و دستگاه اداری تزار برچیده می‌شوند، بلادرنگ بایستی فراخوان برپایی جمهوری سوسیالیستی را بدهیم" که در این جمهوری تمام صنایع مهم به "مالکیت ملت" در می‌آیند. این که آیا انقلاب در لهستان تا "دیکتاتوری پرولتاریا" رشد خواهد کرد و یا این که "دست‌آوردهای اجتماعی قیام" به دلیل بازگشت به مالکیت خصوصی بر وسائل تولید "بعضاً از بین خواهند رفت" به زعم او موضوعی نبود که "بتوان آن را از قبل پیش‌گویی کرد" چرا که این موضوع "به میزان بسیار زیادی" به روند مبارزات انقلابی در غرب بستگی داشت.²²

اولین سازمان‌هایی که در سراسر امپراطوری تزار در آن زمان این درخواست را مطرح کردند که انقلاب روسیه بایستی فوراً سرمایه‌داری را سرنگون کند، اتفاقاً به مقیاس گسترده‌ی توسط سازمان‌های مناطق حاشیه‌ای مطرح شد. "سوسیالیست‌های انقلابی - مارکسیست" که در سال 1904 تأسیس شد که مرکز اصلی‌اش در نزدیکی بیالیستوک، شهری واقع در شمال غربی امپراطوری بود که اکثراً ساکنان آن یهودی بودند. آن‌ها خواستار تأسیس بلادرنگ "جمهوری کارگری" یعنی "کسب قدرت سیاسی توسط توده‌های کارگران شهر و روستا"، سلب مالکیت از سرمایه‌داران کارخانه‌ها، معادن و زمین‌های کشاورزی برای "رفاه عمومی" شدند. به زعم آن‌ها چنین انقلابی منجر به "قیام جهانی کار بر علیه سرمایه" شده و به همین دلیل "کارگران غربی" منتظر این هستند که ببینند پرولتاریای روسیه چه می‌کند، همان قیامی که "بورژوازی جهانی" از آن

²¹ مراجعه کنید به: Ergebnisse und Perspektiven (1906), in: Leo Trotzki: Die Permanente Revolution, Berlin: Wilmersdorf 1930.

²² Michal Lus'nia: NaszKryzys, in: Przeds'wit, 2(1902), S.55.

می‌ترسد و از آن نفرت دارد.²³ سوسیالیست‌های انقلابی - مارکسیست در مورد مسئله‌ی ملی بر فدرالیسم و مرکزی‌زدایی تکیه می‌کردند و از حق تعیین سرنوشت تا سرحد جدایی دفاع می‌کردند، با این وجود آن‌ها نیز مثل دیگر فراکسیون‌های درون حزب سوسیال دموکرات بر این موضوع تأکید می‌کردند که مبارزه برای کل روسیه بر مبارزه برای رهایی ملی اولویت دارد.²⁴

انقلاب 1905 در مناطق حاشیه‌ایی

با وجود این که بررسی دقیق انقلاب 1905 در چارچوب این مقاله نمی‌گنجد اما بایستی به ترکیب تنش‌برانگیز نارضایتی اجتماعی و ملی در مناطق حاشیه‌ایی پرداخته شود. در عمل انقلاب در مناطق پیرامونی امپراطوری خیلی بیشتر از مرکز روسیه تعمیق پیدا کرد و همچنین تأثیر مارکسیست‌ها در این مناطق خیلی بیشتر بود. این موضوع نشان‌دهنده‌ی ناکارایی جدی بلشویک‌ها و عدم درک اهمیت سازمانیابی و شکل‌دهی به پایه‌های اجتماعی فراتر از گروه‌های قومی در این مناطق بود.

در باکو "همت" اولین حزب سوسیالیست یک خلق مسلمان در جهان بود که اعتصاب مبارزه‌جویانه‌ی ماهی‌گیران، کارگران مناطق نفتی در آذربایجان و ایران را رهبری و نقش تعیین‌کننده‌ایی در انقلاب 1909 و سرنگونی شاه ایران بازی کرد. تاریخچه‌ی جذابِ همت نشان‌دهنده‌ی اشتباه بودن این باور رایج بود که مناطق مسلمان‌نشین از جنبه‌ی تاریخی برای پذیرش ایده‌های سوسیالیستی نامستعد هستند. همچنین این موضوع رد استدلال بلشویک‌ها نیز بود که احزاب مارکسیستی بویژه گروه‌های ملی نظیر همت یا اتحادیه را (در تمایز با سازمان‌های مناطق چندقومی) مانعی برای اتحاد طبقه‌ی کارگر ارزیابی می‌کردند. در واقعیت امر اعضای همت نقش پیشرو برای ایجاد اتحاد با کارگران مسلمان با همکاران روسی و ارمنی‌شان ایفاء کردند که اغلب کار

²³.Sergej P-ovič: Prjamo l celi (1906), in: Sojuzšerov-maksimalistov. Dokumenty, publicistika, 1906-1972, Moskva 2002, S.11-14.

²⁴مراجعه کنید به: Dmitrij Boorisovič Pavlov: Esery-maksimalisty v pervojrossijskojrevoljucii, Moskva 1989, S.118.

ساده‌ایی نیز نبود. تأثیر کوتاه مدّت بلشویک‌ها بر روی کارگران مسلمان به سال‌های 1906 تا 1908 یعنی زمانی برمی‌گردد که آن‌ها با همت همکاری می‌کردند و روی آن‌ها تأثیر می‌گذاشتند.²⁵

در فنلاند حزب سوسیال دمکرات با همکاری "فدراسیون زنان کارکن" تظاهرات‌های توده‌ایی و اعتصابات را رهبری کردند که به احیای موفقیت‌آمیز استقلال فنلاند و درنهایت به برخورداری زنان از حق رأی برای اولین کشور در جهان منجر شد. دهه‌ها قبل از آن که فمینیست‌های ایالات متحده تئوری "Intersektionalität" [تبعیض جنسی مضاعف] را مطرح کرده باشند، زنان و مردان سوسیالیست به طور همزمان برای حق رأی زنان، برای پایان دادن به ستم ملّی و امحاء استثمار طبقاتی مبارزه کردند. همان‌طور که هلیا پرزین یکی از شخصیت‌های اصلی و پیشبرنده‌ی سوسیالیست‌های فمینیست و جنبش زنان کارکن، یکی از هم‌زمان نزدیک کلارا زتکین و اکساندر.م. کلنتای تأکید کرد، زنان فنلاندی تحت رهبری جنبش سوسیالیستی توانستند حق رأی [زنان] را به کرسی بنشانند، چرا که آن‌ها در همان سال 1899 در آغاز مبارزه‌ی ملّی بر علیه روس‌گرایی و در اعتصاب سراسری در اثنای انقلاب 1905 نقش کلیدی ایفاء کردند.²⁶ لهستان مبارزه‌جویانه‌ترین جنبش کارگری را تجربه کرد که نماد

²⁵ پس از شکست همت در سال‌های 1911 - 1909 بلشویک‌ها بدنه‌ی کارگری‌شان را از دست دادند، این امر منجر به این شد که "کمیته‌ی باکو" 1917\18 در میان روس‌ها و آرامنه از پشتیبانی بسیار کمی برخوردار شد. در مورد همت مراجعه کنید به:

Agakišiev, Voznikovenie.

²⁶ مراجعه کنید به:

HiljaPärssinen: Über das Stimmrecht der finnischen Frau, in: Die Gleichheit, 3.1.1906, S.136f.

تاریخ‌نویسان که مرکز توجه‌شان فمینیسم لیبرال قرار داشت، رهبری مبارزه برای حق رأی عمومی در فنلاند را توسط سوسیالیست‌ها به موضوعی حاشیه‌ایی بدل کردند، چرا که سازمان‌های برجسته‌ی زنان تا آخرین ماه‌ها به این سوسیالیست‌ها که پیش‌شرط حق

برجسته‌ی آن قیام ژوبیه‌ی لودز بود.²⁷ در گرجستان و لتونی که سوسیال دمکرات‌ها رهبری قیام‌های توده‌های کارگران، دهقانان و کارگران کشاورزی را برعهده داشتند سیر حوادث بسیار پرتلاطم‌تر بود که نقطه‌ی عطف آن در اواخر سال بدست گرفتن قدرت در بخش‌های بسیار وسیعی از مناطق روستایی و بسیاری از شهرهای کوچک بود.²⁸

با توجه به رخداد‌های 1905 خواست همکاری تنگاتنگ سوسیالیست‌ها برای وحدت اتحادیه‌ی یهودیان منجر به وحدت حزب سوسیال دمکرات لهستان SDKPIL و LSDAP لتونی و SDAPA شد. حزب جدید از جنبه‌ی ساختاری بیشتر فدرالیستی بود تا مرکزگرا چرا که احزاب ملی به این نکته توجه می‌کردند که سازمان، رهبری و سیاست‌شان کارکرد داشته باشد. آن‌ها به جای آن که به حل اختلافات بالقوه بپردازند بیشتر این اختلافات را نادیده گرفتند. بدین ترتیب در کنگره‌ی وحدت 1906 هم پرنسیب مرکزگرایی مورد تصدیق قرار گرفت و همچنین حفظ استقلال سیاسی و ساختار تشکیلاتی هریک از سازمان‌های مارکسیست‌های مناطق حاشیه‌ای تأیید شدند، علیرغم این که این موضوع در تضاد با کلیت برنامه‌ی SDAPR قرار داشت. بطور مثال در توافقنامه‌ی تصویب شده برای وحدت با اتحادیه [یهودیان] این که این اتحادیه

شرکت در انتخابات را مالکیت می‌دانستند، حمله می‌کردند. در باره‌ی مبارزه برای حق رأی در فنلاند و حضور زنان در مجلس مراجعه کنید به:

Eva Ahtisaari u.a.: YksiKamarisukupolta. Suomeneduskunnanensimmäiset, Helsinki 1977.

²⁷ مراجعه کنید به:

Wladyslaw Lech Karwacki: Łódź w Latach rewolucji: 1905-1907, Łódź 1975.

²⁸ در مورد لتونی مراجعه کنید به:

A. Birons/A. Pulkis (Hrsg.): Latvijasstrādniekunzemnieki 1905-1907. g. revolūcijā, Riga 1986; zu Georgien Grigorij Urtadze: Vopominanijagruzinskogsocial-demokrata, Stanford 1968.

"سازمان سوسیال دمکرات پرولتاریای یهودی" است به رسمیت شناخته شده بود اما بر این نکته نیز تأکید شده بود که "حوزه‌ی فعالیت اتحادیه محدود به یک منطقه نیست"، در جایی که بطور همزمان بر مخالفت اساسی SDAPR با سازمان‌های حزبی فرا منطقه‌ایی پافشاری شده بود.²⁹

به دلیل این که سوسیال دمکرات‌های ملیت‌های دیگر اغلب مواضع‌شان چپ‌تر از منشویک‌ها بود و آن‌ها متحد مهمی در منازعات فراکسیون‌های درون حزب به شمار می‌آمدند، بلشویک‌ها با این چارچوب‌های باز کنار آمدند. با این وجود ترکیب قومی اعضای بلشویک‌ها بالا نبود و در سال 1907، 78 درصد نمایندگان روس بودند.³⁰ یکی از مشکلات مطرح، رد کردن بروز رسانی برنامه‌ی حزب در مورد مسئله‌ی ملی و حتی ممانعت از هرگونه گفتگویی در مورد این موضوع در کنگره‌ی 1907 بود.³¹ لنین و رفقاییش علیرغم تمام ادعاهای مربوط به "ارتودوکس"ها موضع‌شان عقب‌تر از کائوتسکی بود که در سال 1905 خواستار تغییر روسیه به یک "دولت فدرالیستی، یعنی اتحادی از دولت‌های روسیه" شد.³² به دلیل مخالفت دائمی بلشویک‌ها با فدرالیسم

²⁹ مراجعه کنید به:

četvertj (ob"edinitel'nyj) s"ezdRSDRP. Aprel'(aprel'-mai) 1906 goda. Protokoly, Moskva 1959, S. 532f.

³⁰ مراجعه کنید به:

Pjatyjs"ezdRSDRP.Maj-ijun'1907 g. Protokoly, Moskva 1935, S.659.

³¹ همان منبع، ص.25f، 57.

³² 32. Karl Kautsky: Die Nationalitätenfrage in Russland, in: Leipziger Volkszeitung, 29.4.1905, S.17.

تعجب‌برانگیز نیست که چرا "اتحادیه" اولین حزبی بود که مقاله‌ی کائوتسکی را به زبانی روسی ترجمه و منتشر کرد.³³

مباحث قبل از جنگ

تازه پس از 1912 لنین و بعضی از رفقایش شروع به بازنگری سیاست‌شان در باره‌ی مساله‌ی ملی کردند، چرا که این مسئله همواره به موضوع مرکزی گفت‌وگوهای فراكسیون‌های شکل‌گرفته تبدیل می‌شد. اکثر احزاب سوسیال دمکرات ملیت‌های دیگر، به خصوص نمایندگان‌شان، رفرمیسم انحلال‌طلبانه منشویک‌ها را رد کرده و بر یک مارکسیسم انقلابی "بدون فراكسیون" پافشاری می‌کردند. با این حال هیچ یک از این احزاب سوسیال دمکرات در کنفرانس پراگ بلشویک‌ها و کنگره منشویک‌ها در سال 1912 شرکت نکردند که حزب انحلال‌طلبان را کنار گذاشت.³⁴ چند ماه پس از برگزاری کنفرانس وین "بلوک آگوست" که مهم‌ترین مارکسیست‌های مناطق حاشیه‌ای آن را سازمان‌دهی کرده بودند، به اتفاق تروتسکی و منشویک‌ها اعلام کردند که استقلال ملی - فرهنگی (مطالبه‌ی ایجاد نهادهای مستقل فرهنگی برای هر ملیتی بدون تابع کردن این مساله به داشتن قلمرو مشخص [سرزمین]) در تضاد با برنامه‌ی حزب قرار ندارد.³⁵ لنین در واکنش به این روند به عنوان بخشی از یک حمله متقابل

³³ مقاله‌ی کائوتسکی منتشر شده در:

Vladimir Medem: Social-demokratija i nacional'nyjvopros, Sankt-Pereburg 1906.

³⁴ مراجعه کنید به:

Valentin V. šelichacv u. a. (Hrsg.): konferenciirSDRP 1912 goda. Dokumenty I materialy, Moskva 2008.

³⁵ 35. Po voprosu o Kul'turno-nacional'noj avtomomii (1912), همان‌جا: S. 947.

سیاسی از تعداد نسبتاً محدودی از کارگزاران حزب در مناطق حاشیه‌ایی از جمله استالین از گرجستان خواست که در مورد مسئله‌ی ملی مقالاتی بنویسند.³⁶ طی سال‌های 1913 و 1914 لنین اولین آثار تئوریک خود را در باره‌ی این مقوله منتشر کرد که سمت‌گیری بر علیه مدافعان استقلال فرهنگی - ملی داشت. در آن زمان اکثر سوسیال دمکرات‌های ملیت‌های دیگر و همچنین طرفداران لوکزامبورگ از جمله طرفداران این استقلال محسوب می‌شدند.³⁷ آثار قبل از جنگ لنین از جوانب متعددی بیانگر یک پیشرفت مهم هستند. پس از دو دهه بی‌توجهی نسبی تأکید بر اهمیت مسئله‌ی ملی و همچنین حمایت جدید او از استقلال منطقه‌ایی و حقوق زبان‌ها و نیز پافشاری او به مبارزه بر علیه شونیسم روسی تغییر اساسی محسوب می‌شود. اما تلاش‌های بعدی بلشویک‌ها برای گسترش بدنه‌ی حزب به جایی نرسید، بدلیل ضعف سیاسی و این واقعیت که هنوز بسیاری از رفقای او موافق موضع جدید او نبودند. در این‌جا سه نکته روشن می‌شود:

در درجه‌ی نخست آثار بلشویک‌ها در این دوره از این نقطه نظر حرکت می‌کرد که "سرمایه‌داری تکامل‌یافته" تقسیم سیستماتیک به ملیت‌ها را از بین خواهد برد. استالین با تأیید، مکرراً به فرازی از مانیفست کمونیست ارجاع می‌کرد: "سرمایه‌داری جدایی بین ملیت‌ها و تضاد بین خلق‌ها را بیش از پیش از بین می‌برد."³⁸ همچنین لنین تأکید کرد که: "آن گرایش تاریخی جهانی سرمایه‌داری برای از هم گسیختن محدودیت‌های ملی، از هم زدودن تفاوت‌های ملی، همگون‌سازی ملیت‌ها که هر دهه قوی‌تر می‌شود و یکی از بزرگترین نیروهای محرکه را بوجود می‌آورد که سرمایه‌داری را به سوسیالیسم تغییر می‌دهد."³⁹

بر همین مبنا استدلال لنین این بود که روند همگون‌سازی کارگران اوکرایینی در روسیه تزاری "بدون شک واقعیت مترقی" رشد سرمایه‌داری است.⁴⁰ علیرغم اذعان او به امکان تاریخی تأسیس یک دولت اوکرایینی، اما ارزیابی او این بود که "به طور همزمان ترقی تاریخی همگون‌سازی کارگران روسیه‌ی کبیر و اوکرایین بدون شک به همان اندازه‌ی ترقی پیوند ملیت‌ها در آمریکا خواهد بود."⁴¹ به همین دلیل لنین و استالین به مبارزه برای دفاع از فرهنگ ملی خلق‌های تحت ستم برچسب نماد ارتجاعی ناسیونالیسم بورژوازی زدند.⁴² حتی LSDAP متحد بلشویک‌ها تنها حزب مناطق حاشیه‌ایی که در آن سال سرانجام جانب بلشویک‌ها را گرفته بود، تمام فرمول‌بندی‌های لنین در مورد

مسئله‌ی ملی را از پیش‌نویس برنامه‌ایی که برای کنگره 1914 تهیه کرده بود، حذف کرد.⁴³

از آنجایی که تاریخچه‌ی مباحث پیش از جنگ در باره‌ی مسئله‌ی ملی عمدتاً به تأیید و یا رد نظریات اوتو باوئر مارکسیست اتریشی پرداخته است باید بر این نکته تأکید کرد که مهم‌ترین آثار مارکسیست‌های مناطق حاشیه‌ایی امپراطوری تزار جهت‌گیری برجسته‌ی خاص خود را داشتند. سوسیال دمکرات‌های مناطق حاشیه‌ایی امپراطوری تزار برخلاف باوئر و بلشویک‌ها عقیده داشتند که مسئله‌ی ملی در سرحدات و قلمرو یک دولت بایستی در ارتباط با مسئله‌ی ملی خارج از سرحدات و قلمرو همان دولت حل شود. ادعای بلشویک‌ها مبنی بر این که سرمایه‌داری جدایی بین ملیت‌ها را از بین خواهد برد، به طور عمومی رد شد و همچنین نظر باوئر که ملیت‌ها را به عنوان فرآورده‌هایی دائمی ارزیابی می‌کرد که با برقراری سوسیالیسم بیشتر سیمان‌بندی خواهند شد.⁴⁴

بر اساس این نظر ضعف مهم دوم بلشویک‌ها، پس گرفتن موضع سال‌های پس از 1905 مبنی بر تأیید برخورداری تشکیلات‌های سوسیال دمکرات مناطق حاشیه‌ایی از ساختار فدرالیستی بود. لنین به موضع قدیمی‌اش، محکوم کردن فدرالیسم سازمان‌های حزب برگشت. و حتی یک بار مدعی شد که سوسیال دمکرات‌های غیر روس بخش عمده‌ی حزب سوسیال دمکرات کارگری سراسر روسیه را تشکیل نمی‌دهند: "آیا حزب مجاز است که خود را بدون ملیت‌های دیگر، حزب سوسیال دمکرات کارگری روسیه بنامد؟ بله، چرا که حزب از سال 1903 تا 1906 بدون لهستان و لتن و "اتحادیه" حزب روسیه بود."⁴⁵

مسئله‌ی سوم این بود که لنین همچنان مخالف فدرالیسم دولتی بود و ادعا می‌کرد که دولت‌های بزرگ نماد ترقی هستند و بایستی فقط در شرایط استثنایی در هم‌شکسته شوند. او نوشت: "مارکسیست‌ها تحت هیچ شرایطی تبلیغ فدرالیسم یا مرکززدایی را نمی‌کنند. دولت بزرگ مرکززدایی شده گام بزرگ تاریخی به عقب در مسیر از هم‌گسیخته‌گی قرون‌وسطایی به سوی وحدت سوسیالیستی آتی کل جهان، راه دیگری به سمت سوسیالیسم فراسوی چنین دولتی (با تمام گره‌های کور حل نشدنی با سرمایه‌داری) وجود ندارد و وجود هم نخواهد داشت."⁴⁶

این موضع‌گیری با تفاوت قائل شدن برخورد با یک امپراطوری و یک دولت ملی تعریف محدوداش را از حق تعیین سرنوشت به عنوان حق جدایی سیاسی تعمیم داد. لو یورکوچ رهبر حزب سوسیال دمکرات اوکراین در مخالف با این موضع اعلام کرد که حمایت عمومی از دولت‌های بزرگ و حق ملل برای تعیین سرنوشت‌شان "اصولی آشتی‌ناپذیر با یکدیگر هستند." 47 لنین در مورد مسئله‌ی تعیین‌کننده‌ی استقلال لهستان اعلام کرد: "به فکر هیچ کدام از مارکسیست‌های روسیه‌ی خطور هم نکرده که سوسیال دمکرات‌های لهستانی را به خاطر مخالفت آن‌ها با جدایی لهستان سرزنش کند. اشتباه این سوسیال دمکرات‌ها - مثل روزا لوکزامبوگ - فقط زمانی است که با درج به رسمیت شناختن حق تعیین سرنوشت در برنامه‌ی حزب مارکسیست‌های روسیه مخالفت می‌کنند." 48

تمرکز این موضع‌گیری به ادامه‌ی اتحاد با طرفداران لوکزامبورگ بود تا "حزب سوسیالیست لهستان - جناح چپ"، (بخشی از حزب که پس از اخراج جناح‌های ناسیونالیست توسط حزب سوسیالیست لهستان - اکثریت. که در سال 1906 خود را جناح چپ نامید). آن‌ها رهبری جنبش توده‌ای کارگران را که دوباره فعال شده بود، بدست داشتند. با این وجود بلشویک‌ها به ناحق به آن‌ها انگ "ناسیونالیست" زدند و با جناح SDKPiL (کارل رادک و دیگران) وارد ائتلاف شدند. کارل رادک مخالف فرقه‌گرایی و انتظارات غیردمکراتیک رهبران مهاجر و از جمله روزا بوکزامبورگ و لئو یوکیش بود و در عین حال از دیدگاه بلشویک‌ها در مورد مسئله‌ی ملی دفاع می‌کرد. 50 موضع بلشویک‌ها در مورد لهستان و رهایی ملی به طور عمومی به درک این موضوع کمک می‌کند که چرا حمایت آن‌ها در مناطق حاشیه‌ای امپراطوری رایش عمدتاً معطوف به سوسیال دمکرات‌های میهن‌گریز بود.

توضیحات نهایی

علیرغم تمایل بلشویک‌ها به ساختن حزبی که نماینده‌ی کارگران سراسر امپراطوری تزار باشد، در آستانه‌ی 1917 ریشه‌های حزب در میان غیرروس‌ها و سیاست‌شان در مقابل آن‌ها به میزان قابل توجه‌ای ضعیف بود. این ضعف مطمئناً تنها دلیل شکست انقلاب در خارج از کشور مرکزی روسیه نبود، اما حداقل می‌توان آن را به عنوان یک عامل مهم این شکست مدنظر گرفته شود.

عوامل مهم دیگر فروکش موج انقلابی پس از جنگ، شکست‌هایی در مناطق حاشیه‌ایی و به خصوص انقلاب نافرجام لهستان بود.⁵¹ حکومت شوروی در اواخر سال 1923 در جهان سرمایه‌داری که دشمنش بود، تنها ماند.

تجارب این ناکامی‌ها، تلاش برای تحکیم قدرت شوروی در میان خلق‌های غیرروس، هجوم سوسیال دمکرات‌ها و ناسیونالیست‌های انقلابی مناطق حاشیه‌ایی برای عضویت در حزب کمونیست و کمینترن منجر به تجدیدنظر اساسی موضع‌گیری بلشویک‌ها در مورد مسئله‌ی ملی شد. بلشویک‌ها بسیاری از مواضعی را اتخاذ کردند که در درجه‌ی نخست فقط سوسیال دمکرات‌های مناطق حاشیه‌ایی مدافع آن‌ها بودند، به طور مثال: حمایت از فدرالیسم دولتی و یا استقلال جمهوری‌های سوسیالیستی در مناطق حاشیه‌ایی، رد همگون‌گرایی [فرهنگی]، دفاع فعالانه از فرهنگ هر ملیت و مدارس مختص هر ملیتی، تأسیس احزاب مستقل مارکسیستی در مناطق حاشیه‌ایی.⁵²

این سیاست جدید امکان "رنسانس ملی" قابل توجه غیرروس‌ها را فراهم کرد که تا ضد انقلاب استالینیستی سالهای 1930 ادامه پیدا کرد.⁵³ به طور خلاصه کلاً بلشویک‌ها تازه پس از شکست‌های اولیه انقلابات کارگری در مناطق حاشیه‌ایی امپراطوری تزاری بر ضعف‌های‌شان در مورد مسئله‌ی ملی فائق آمدند. سرانجام لنین و رفقایش بسیاری از مواضع سوسیال دمکرات‌های غیرروس را قبول کردند، اما بسیار دیر، تأخیری که برای انقلاب گران تمام شد. در صورت سمت‌گیری خیلی زودتر بلشویک‌ها در این مسیر شاید انقلاب سوسیالیستی در مناطق غیرروس موفقیت‌آمیزتر و از آن‌جا به اروپا و آسیا گسترش پیدا می‌کرد. یادگیری از این تجارب و در درجه‌ی نخست از تجارب مارکسیست‌های [کشورهای] پیرامونی می‌تواند برای پراکسیس سوسیالیستی مبارزات کنونی بر علیه اشکال مختلف ستم‌گری نه فقط بر علیه پایگاه طبقاتی، بلکه همچنین برای مبارزه با تبعیضات ملی و پدرسالاری مفید و ارزش زیادی داشته باشد.

ترجمه از انگلیسی به آلمانی هلموت اتینگر

منبع:

JahrBuch für Forschungen zur Geschichte der Arbeiterbewegung/Mai. 2015.

